

دیدگاه‌های نظری در مطالعات منطقه‌ای

دکتر اصغر جعفری ولدانی

از سال‌ها پیش مطالعات منطقه‌ای بعنوان يك درس تخصصی در رشته روابط بین‌الملل تدریس می‌شود. اما در سال‌های اخیر مطالعات منطقه‌ای بسیار مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است به گونه‌ای که هم‌اکنون بعنوان يك رشته تخصصی در برخی از دانشگاه‌ها تدریس می‌شود. اهمیت مطالعات منطقه‌ای بیشتر از آن‌رو است که شناخت مسایل منطقه‌ای، تعاملات منطقه‌ای و جهت‌گیری کشورهای منطقه به تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران کمک می‌کند که در تدوین استراتژی‌های خود، دیدی همه‌جانبه نسبت به مسایل داشته باشند.

در این میان، پژوهشگران از دیدگاه‌های گوناگون به مسایل منطقه‌ای می‌پردازند. هدف این گفتار بررسی این دیدگاه‌ها در مطالعات منطقه‌ای است. این دیدگاه‌ها یا نظریه‌ها را می‌توان به چهار دسته بخش کرد: مطالعات منطقه‌ای از دیدگاه ژئوپولیتیکی، مطالعات منطقه‌ای از دیدگاه نظریه نظام‌ها، مطالعات منطقه‌ای از دیدگاه مارکسیست‌ها و مطالعات منطقه‌ای از دیدگاه نظریه‌های همگرایی. اما پیش از اینکه این دیدگاه‌ها یا نظریه‌ها بررسی شود، لازم است به مهمترین تعاریفی که از منطقه صورت گرفته پرداخته و سپس درباره اهمیت مطالعات منطقه‌ای نکاتی چند بیان شود.

تعریف منطقه

از منطقه تعریف‌های گوناگون شده است. در فرهنگ استراتژی، منطقه دربرگیرنده چند کشور است که در پرتو پیوندهای جغرافیایی یا منافع مشترک با هم مرتبط هستند.^۱ در فرهنگ آکسفورد، منطقه به محدوده‌ای جغرافیایی گفته می‌شود که بافت مستقلی از شرایط اقلیمی دارد.^۲ فرهنگ وبستر منطقه را محدوده‌ای می‌داند که از دید اقلیمی یا اقتصادی با دیگر مناطق تفاوت دارد.^۳

ویلیام تامپسون ۲۲ تعریف از منطقه دارد. در برخی از این تعریفها منطقه چنان گسترده در نظر گرفته شده است که نمی‌توان مرزهای يك منطقه را از منطقه دیگر تشخیص داد. در باره‌ای دیگر از تعریفهای تامپسون منطقه چنان محدود در نظر گرفته شده که تنها يك ویژگی یا يك بُعد از ابعاد منطقه مورد توجه قرار دارد. ولی در همه تعاریف وی، عامل موقع جغرافیایی وجود دارد.^۴ از دید کانتوری و اشیپگل، منطقه دربرگیرنده شماری از

کشورهای نزدیک به هم از دید جغرافیایی است که در سیاست خارجی روابط متقابل داشته باشند.^۵ از نظر جان کالین منطقه یک عرصه پهناور جغرافیایی است که بخشهای آن از دید فرهنگی یا طبیعی همسان و یکدست باشد.^۶ دیوید زیگلر «نزدیکی جغرافیایی» را از ویژگی‌های اصلی در تعریف یک منطقه می‌داند.^۷

دیوید ای. لیک و پاتریک ام. مورگان منطقه را مجموعه‌ای از کشورهای می‌دانند که از دید جغرافیایی و ویژگی‌های مشترک مانند سطح توسعه، فرهنگ یا نهادهای سیاسی با هم در پیوند باشند. بر پایه این تعریف، مناطق نه بر اساس یک معیار مشخص، بلکه از زاویه هدف‌های پژوهشگر از یکدیگر متمایز می‌شوند و ممکن است به گستردگی و وسعت جهان سوم یا آمریکای شمالی باشند. در تعریف دیگر، منطقه به شماری از کشورها گفته می‌شود که از دید سیاسی وابستگی متقابل داشته باشند یا پدیدارند که اینگونه هستند.

از سوی دیگر، نظریه‌های مربوط به نظام‌های منطقه‌ای، مناطق را به گونه‌الگوهای روابط و تعاملات در داخل یک ناحیه جغرافیایی در نظر می‌گیرند که «از درجه‌ای نظم و ترتیب و انسجام برخوردارند به گونه‌ای که تغییر در یک منطقه بر سایر نقاط تأثیر می‌گذارد». نظریه‌های سازانگار که در اصل همین تعریف را - اما در یک زمینه نظری بسیار متفاوت دیگر - به کار می‌گیرند، مناطق را همچون موجوداتی اجتماعی می‌دانند، زیرا کشورها خود را اینگونه تصور می‌کنند که در یک منطقه مشترک همزیستی داشته و دارای آینده مشترکی هستند.^۸

خاوری.

مناطق پایین دستی: این مناطق با مشکلات سیاسی بسیار روبه‌رو و از دید اقتصادی به کشورهای در حال توسعه معروفند. این مناطق عبارتند از: اوراسیا، بالکان، آسیای جنوبی و خاور میانه.

تقسیم بندی دیگری که از مناطق شده به شرح زیر است:

۱. منطقه بعنوان یک واحد جغرافیایی که حدود آن بر پایه مرزهای طبیعی و ویژگی‌های ایدئولوژیک تعیین می‌شود. برای نمونه، منطقه خاور میانه از باختر به خاور، حد فاصل مصر و ایران و از شمال به جنوب حد فاصل ترکیه و شبه جزیره عربستان است.

۲. منطقه به مفهوم یک نظام منطقه‌ای یا نظام تابع که چند کشور را در بر می‌گیرد که پیوندهای متقابل و احساس همانندی و هویت مشترک دارند. کنسرت اروپایی نمونه بسیار خوبی در این زمینه است. این کنسرت در برگیرنده چند کشور بزرگ اروپایی بود که معتقد بودند برای تأمین امنیت و آسایش خود منافع مشترک دارند و از این رو تصمیم گرفته بودند در مورد مسایل مهم با یکدیگر مشورت، همکاری و هماهنگی کنند.

۳. منطقه‌رانی توان در چارچوب یک سازمان منطقه‌ای که کشورهای منطقه در آن عضویت دارند و در زمینه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی، علمی و اجتماعی با یکدیگر همکاری می‌کنند نیز در نظر گرفت. امروزه بر شمار سازمان‌های منطقه‌ای به گونه چشمگیر افزوده شده است.

دسته بندی مناطق

از مناطق دسته‌بندی‌های گوناگون شده است. در یکی از آنها مناطق جهان به ۳ دسته به شرح زیر تقسیم شده است: مناطق مرکزی: این مناطق از دید سیاسی باثبات و از دید اقتصادی پیشرفته‌اند، مانند منطقه اروپا و منطقه آمریکای شمالی. این مناطق به علت داشتن قدرت سیاسی و اقتصادی و مادی در دیگر مناطق جهان دخالت می‌کنند.

مناطق میانی: این مناطق پیوندی نزدیک با مناطق مرکزی دارند و می‌کوشند به ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی همانند مناطق مرکزی دست یابند. این مناطق عبارتند از اروپای مرکزی، آمریکای لاتین و حوزه کارائیب، آسیای

● مناطق امروزه در سیاست بین‌الملل جای برجسته دارند. پایان جنگ سرد سبب شده تا در گیریهای منطقه‌ای، منطقه‌ای باقی بماند. البته از توانایی قدرت‌های بزرگ بویژه آمریکا برای دخالت در سرتاسر جهان کاسته نشده، اما علاقه آنها به پشتیبانی از طرفداران منطقه‌ای خود و اداره در گیریهای منطقه‌ای به گونه چشمگیر کاهش یافته است.

سیاست بین‌الملل به گونه رابطه‌ای متقابل و پیچیده میان عوامل داخلی، جهانی و هر چه بیشتر منطقه‌ای، ادامه خواهد یافت. بحث بر سر این نیست که مناطق هم‌اکنون خودمختارند، بلکه می‌توان گفت که بر اهمیت مناسبات منطقه‌ای با پایان یافتن جنگ سرد افزوده شده است. امروزه در گیربها و همکاریها بیش از گذشته در مناطق روی می‌دهد. از این رو مطالعات منطقه‌ای اهمیتی بسی بیش از گذشته به دست آورده است.

۲. پایان جنگ سرد، امکانات تازه‌ای برای همکاری مسالمت‌آمیز تر نظام‌های منطقه‌ای فراهم آورده است. اکنون مسئولیت بیشتری به دوش کشورهای منطقه گذاشته می‌شود تا مسایل خود را حل کنند. در برخی مناطق نیز آمادگی برای پذیرش چالش‌ها آغاز شده است. در خاورمیانه اعراب و اسرائیل به سوی صلح پیش می‌روند. شورای همکاری خلیج فارس نخستین گام را برای برپایی یک نظام امنیت جمعی برداشته است. البته نباید انتظار داشت که این تلاش‌ها در کوتاه مدت به نتیجه برسد. آنچه مهم است این است که نشانه‌ها و افق‌های امیدبخشی دیده می‌شود و در چند منطقه این امکانات ریشه گرفتن و استوار شدن را آغاز کرده است. به هر رو نظام‌های منطقه‌ای به شکل‌های گوناگون در درگیریهایی آینده، نقش خواهند داشت.

۳. مناطق همچنین با یکدیگر تفاوت‌های بسیار دارند که تنها در پر تو نظریه‌های ویژه شناخته می‌شود. در حالی که نظریه‌های عام که مناسبات منطقه‌ای را تحلیل کند، سخت مورد نیاز است، سیاست‌ها و پویای قدرت‌های بزرگ، بی‌اصلاحات یا بازنگری، کاربردی در سطح منطقه ندارد. از سوی دیگر نمی‌توان برای هر منطقه یک نظریه به دست داد. تنها کاری که می‌توان کرد، درهم آمیختن سیاست‌های منطقه‌ای است با رهیافت‌ها و راه‌های تازه برای مطالعات تطبیقی مناطق.

۴. سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ باید شرایط و اوضاع و احوال ویژه مناطق گوناگون را در نظر بگیرد. نظام‌های منطقه‌ای با یکدیگر تفاوت دارند و قدرت‌های بزرگ باید این تفاوت‌ها و اختلافات را در نظر گیرند. برای نمونه، شرایط و اوضاع و احوال کوزوو با عراق متفاوت بود که آمریکا این نکته را در نظر نگرفت و از این رو در عراق گرفتار شده است.^۹

۵. مطالعات منطقه‌ای، از جهت فراهم سازی زمینه‌ها و شرایط برای تقویت و گسترش همکاری‌های منطقه‌ای نیز

● از آن رو که از دیدگاه رئالیستی، نظام بین‌الملل سرشتی آنارشیک دارد و از سوی دیگر، «جغرافیا» نیز خود را بر دولت‌ها به لحاظ قرار گرفتن آنها در یک منطقه ویژه و در میان چند همسایه، تحمیل می‌کند، دولت‌ها پیش از آنکه در گزینش همکاریهای منطقه‌ای «آزاد» باشند، «ملزم» هستند. از سوی دیگر در دوران جهانی شدن، تهدیدها چنان ابعاد گسترده‌ای دارد که مهار کردن آنها فراتر از توان دولت‌ها است. این واقعیت دولت‌ها را ناگزیر می‌کند که هر چه بیشتر به سوی تعامل و همکاری‌های چندجانبه بویژه در سطح منطقه‌ای پیش روند.

اهمیت مطالعات منطقه‌ای

در دهه‌های گذشته، مطالعات منطقه‌ای و بویژه همگرایی بسیار مورد توجه بود اما بر اثر مطالعه پویای نظام در نئورالیسم و همکاری و وابستگی متقابل در نئولیبرالیسم، از اهمیت مطالعات منطقه‌ای کاسته و توجه به سطح جهانی معطوف گردید. اکنون بار دیگر مطالعات منطقه‌ای در کانون توجه پژوهشگران قرار گرفته است. امروزه جهان دگرگون شده و کامیابی‌ها و رفتارها در سطح منطقه‌ای، به کانون کشمکش و همکاری برای کشورها و به سطح تحلیل برای پژوهشگران تبدیل شده است زیرا:

۱. مناطق امروزه در سیاست بین‌الملل جایی برجسته دارند. پایان جنگ سرد سبب شده تا درگیریهایی منطقه‌ای، منطقه‌ای باقی بماند. البته از توانایی قدرت‌های بزرگ بویژه آمریکا برای دخالت در سرتاسر جهان کاسته نشده، اما علاقه آنها به پشتیبانی از طرفداران منطقه‌ای خود و اداره درگیریهایی منطقه‌ای به گونه چشمگیر کاهش یافته است. تا هنگامی که قدرت‌های بزرگ توانایی مداخله‌گری دارند،

تصمیم گیرنده، ملت - کشوری، منطقه‌ای و بین‌المللی را پیشنهاد می‌کند. وی می‌گوید گرچه کشورهای بازیگران اصلی بین‌المللی هستند، اما به تهنایی عمل نمی‌کنند و به همین دلیل توجه پژوهشگران را به مطالعات منطقه‌ای جلب می‌کند.

در دهه ۱۹۷۰ کنت والتز تئوری نولیبرال خود را مطرح کرد. وی در این تئوری برای سطح تحلیل منطقه‌ای اهمیت ویژه قائل شده است. البته وی در نظریه خود بر سرهم بر ساختار قدرت در سطح نظام جهانی تأکید می‌کند. پس از آن باری بوزان، از نظریه پردازان برجسته در زمینه امنیت، سطح تحلیل منطقه‌ای را نیز در مطالعات خود مورد توجه قرار داد. بوزان بر این باور است که بررسی ملاحظات امنیتی کشورها در سطح کلان یا خرد کافی نیست زیرا دولت‌ها در خلأ زندگی نمی‌کنند و با محیط پیرامونی خود تعامل دارند. از این رو، توجه به سطح تحلیل منطقه‌ای این نارسایی را از میان می‌برد. محمد ایوب نیز از میان سطوح تحلیل گفته شده، به سطح تحلیل منطقه‌ای بیش از دیگر سطوح اهمیت می‌دهد و بررسی‌های خود را تنها بر این سطح متمرکز می‌کند.

مطالعات منطقه‌ای از دیدگاه ژئوپولیتیکی

در ژئوپولیتیک، واحد مطالعه منطقه است. در این دیدگاه پدیده‌های سیاسی در چارچوب «حوزه جغرافیایی» آن مورد

● **موقع جغرافیایی**، مهمترین متغیر اثرگذار در شکل‌گیری یک نظام تابع منطقه‌ای است. منظور از موقع جغرافیایی تنها گستردگی یک منطقه و همسایگی چند کشور با یکدیگر نیست، بلکه عناصر گوناگون مانند مرزها، آب و هوا، رودخانه‌ها و دریاچه‌ها نیز در این میان مطرح است. متغیر جغرافیا می‌تواند منافع مشترک یا متضاد برای کشورهای منطقه پدید آورد که این، به شکل‌گیری یک نظام منطقه‌ای کمک می‌کند.

اهمیت دارد. مطالعات منطقه‌ای در ایجاد و توسعه سازمان‌های همکاری منطقه‌ای مانند اتحادیه اروپا، نفتا و اپک بسیار مؤثر بوده است. در سال‌های اخیر تلاش‌های گسترده‌ای صورت می‌گیرد تا گفتگو و همکاری بین مناطق نیز برقرار شود. در این مورد می‌توان از گفتگوهای شورای خلیج فارس با اتحادیه اروپا، گفتگوهای اروپا و شمال آفریقا و گفتگوهای اعراب و اروپا یاد کرد.

از آن رو که از دیدگاه رئالیستی، نظام بین‌الملل سرشتی آنارشیک دارد و از سوی دیگر، «جغرافیا» نیز خود را بر دولت‌ها به لحاظ قرار گرفتن آنها در یک منطقه ویژه و در میان چند همسایه، تحمیل می‌کند، دولت‌ها پیش از آنکه در گزینش همکاری‌های منطقه‌ای «آزاد» باشند، «ملازم» هستند. از سوی دیگر در دوران جهانی شدن، تهدیدها چنان ابعاد گسترده‌ای دارد که مهار کردن آنها فراتر از توان دولت‌ها است. این واقعیت دولت‌ها را ناگزیر می‌کند که هرچه بیشتر به سوی تعامل و همکاری‌های چندجانبه بویژه در سطح منطقه‌ای پیش روند.^{۱۰}

۶. **مطالعات منطقه‌ای بعنوان سطح تحلیل نیز مطرح است.** در گذشته دو سطح تحلیل کلان و خرد مورد نظر پژوهشگران بود و آنان به سطح تحلیل منطقه‌ای توجهی نداشتند. برای نمونه، استوان والت و جان میر شیمیر در بررسی تحولات منطقه‌ای از سطح تحلیل نظام جهانی بهره می‌گرفتند. البته برخی از پژوهشگران نیز در تحلیل و بررسی تحولات منطقه‌ای روش تطبیقی را به کار می‌گرفتند. آنان در کنار بهره‌گیری از سطح تحلیل کلان (جهانی) و سطح تحلیل خرد (کشوری) برای مسایل منطقه‌ای نیز سطح تحلیل جداگانه‌ای در نظر می‌گرفتند. در این زمینه می‌توان از کانتوری و اشیگل و بیورهن نام برد.

در سال‌های اخیر اهمیت سطح تحلیل منطقه‌ای بیشتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. بررسی تحولات منطقه‌ای بعنوان سطح تحلیل میانی، هم به شناخت دگرگونیها در سیاست خارجی کشورها و هم به شناخت معادلات نظام جهانی بسیار کمک می‌کند. بررسی روابط بین‌الملل در سطح تحلیل منطقه‌ای سبب می‌شود که پژوهشگر به نتایج مطمئن‌تری دست یابد زیرا افزون بر سطوح تحلیل کلان و خرد، بهره‌گیری از سطح تحلیل منطقه‌ای وی را مطمئن می‌سازد که همه جزئیات مهم و مؤثر در تجزیه و تحلیل از نظر دور نمانده است. برای نمونه، پاتریک مورگان پنج سطح تحلیل فردی، نهادهای

مطالعات منطقه‌ای از دیدگاه نظریه نظام‌ها

بنجامین برچر، ویلیام تامپسون، دیوید لیک، مورگان، کانتوری و اشپیگل به جای منطقه، مفهوم نظام‌های منطقه‌ای را به کار می‌گیرند. از دید آنان، هر نظام بین‌المللی از چند نظام منطقه‌ای یا نظام تابع تشکیل می‌شود. البته برخی از پژوهشگران نیز اصطلاح زیر سیستم را برای نظام منطقه‌ای به کار می‌برند.

کانتوری و اشپیگل از سه گونه نظام نام می‌برند: نظام جهانی یا نظام مسلط، نظام تابع یا نظام منطقه‌ای و نظام داخلی یا دولت ملی. از دید آنان نظام منطقه‌ای حد واسط نظام جهانی و نظام داخلی است و هر یک از نظام‌های تابعه از یک، دو یا چند کشور همسایه تعامل گر با یکدیگر تشکیل شده که دارای پیوندهای مشترک فرهنگی، اجتماعی، تاریخی، قومی و زبانی هستند و احساس همانندی و هویت آنها گاهی با کارها و چگونگی برداشت کشورهای بیرون از این نظام تابع تشدید می‌شود.^{۱۲}

بنجامین برچر ویژگی‌های زیر را برای نظام‌های تابعه در

بررسی قرار می‌گیرد. نظریه پردازان در زمینه ژئوپولیتیک مناطق را بر پایه ویژگی‌های ژئوپولیتیک آنها بررسی می‌کنند. آلفرد ماهان بر نقش مناطق دریایی و هالفورد مکیندر بر نقش مناطق خشکی تأکید کرده‌اند. دیگر نظریه‌های ژئوپولیتیکی ملهم از این دو است. هالفورد مکیندر نظریه «هار تلند» یا دل زمین را مطرح کرد. از دید او، منطقه اروپای شرقی هار تلند بود. مکیندر می‌گفت که منطقه هار تلند را در اختیار داشته باشد، بر مناطق پیرامونی مسلط خواهد شد و بدین سان بر جهان چیرگی خواهد یافت. در نظریه مکیندر، خاورمیانه در شمار مناطق هلال گونه و کلیدی و به همین دلیل همواره میدان کشمکش شوروی و آمریکا بود. از آن رو که منطقه هار تلند در چنگ دولت شوروی بود، آمریکا پیوسته از تسلط اتحاد جماهیر شوروی بر مناطق هلال گونه مانند خاورمیانه نگرانی داشتند. به همین علت سنتوراپدید آوردند پایگاه‌های نظامی در خاورمیانه برپا کردند تا جلو نفوذ شوروی در این منطقه را بگیرند. آموزه‌های معروف رؤسای جمهور آمریکا مانند آموزه ترومن و آیزنهاور در همین راستا بود.

پس از آن، اسپایکمن یکی دیگر از نظریه پردازان در زمینه ژئوپولیتیک، با ایجاد تغییراتی در نظریه هار تلند، نظریه ریملند (مناطق حاشیه‌ای) را مطرح کرد. وی بر این باور بود که هر دولتی که مناطق ریملند را در دست داشته باشد بر جهان فرمانروایی خواهد کرد. اس. بی. کوهن نظریه «کمربندهای» شکننده را مطرح کرد که منطقه خاورمیانه در آن جای می‌گرفت. بر پایه این نظریه، خاورمیانه میان دو قدرت خشکی (شوروی) و دریایی (آمریکا) جای دارد و زیر فشار این دو قدرت خرد می‌شود.

در ۱۹۹۶ یوردیس فون لوهازن در کتاب «امپراتوری‌ها و قدرت: ژئوپولیتیک امروزی» جهان را به ۳ منطقه بزرگ بخش کرد: قاره آمریکا یا دنیای جدید، اروپا و آفریقا شامل اروپا و آفریقا یا دنیای قدیم و آسیای دور و استرالیا. در نظریه وی، خاورمیانه مرکز دنیای قدیم است؛ منطقه‌ای که در دل آن خلیج فارس جای دارد و به منزله «مرکز مرکز» شناخته می‌شود. لوهازن معتقد است هر گونه آشفتگی که بر اثر عوامل بیرونی در منطقه خلیج فارس پدید آید، پیامدهایی برای مناطق دیگر بویژه اروپا خواهد داشت. به باور وی، هر قدرتی که در منطقه خلیج فارس مستقر شود می‌تواند بر اروپا و ژاپن، بیشتر بر پایه نفت، فشار آورد.^{۱۱}

● عوامل گوناگون سیاسی، ایدئولوژیک و امنیتی در پیدایش یک هویت پویای سیاسی اثر گذار است و همانندیها یا تضاد در میان دولت‌های یک منطقه زمینه را برای پدید آمدن یک نظام منطقه‌ای فراهم می‌کند. دولت‌های دموکراتیک در برابر دولت‌های اقتدارگرا، با یکدیگر همسویی دارند. این مسأله در شکل‌گیری نظام منطقه اهمیت بسیار دارد. همچنین بر پایه تعریف لیپمن، که امنیت را به معنای به خطر نیفتادن ارزش‌های حیاتی یک ملت می‌داند، چنانچه این ارزش‌ها از سوی برخی از دولت‌های منطقه تهدید شود، زمینه برای قطب‌بندی در منطقه پدید می‌آید که به تعبیری، تلاش برای ایجاد موازنه است.

نظر می‌گیرد:

۱. پیوستگی جغرافیایی، به گونه‌ای که از دیگر مناطق جغرافیایی متمایز باشند؛
 ۲. محدودیت حوزه جغرافیایی، به گونه‌ای که از ویژگی بارز برخوردار باشد؛
 ۳. وجود دست کم سه بازیگر؛
 ۴. آگاهی از هویت منطقه‌ای؛
 ۵. اثرپذیری نظام تابع از قواعد رفتاری نظام مسلط؛
 ۶. آسیب‌پذیری نظام تابع از نظام مسلط.^{۱۳}
- ویلیام تامپسون افزون بر ویژگی‌های یاد شده، ویژگی‌های زیر را نیز بر آن می‌افزاید:
۱. وجود زمینه‌های همگرایی تاریخی، اجتماعی، فرهنگی، زبانی و قومی مشترک.
 ۲. وابستگی متقابل فعال میان اعضاء، به گونه‌ای که ضمن ایجاد آسیب‌پذیری متقابل، حساسیت‌های لازم را برای ایجاد همگرایی میان آنها فراهم آورد.
- از دید کانتوری و اشپیگل، ویژگی‌های مناطق یا نظام‌های تابع عبارت است از:

۱. گستردگی جغرافیایی مناسب برای شکل‌گیری یک نظام تابع که می‌تواند از قرار گرفتن چند کشور در همسایگی یکدیگر پدید آید.
 ۲. وابستگی متقابل پیچیده میان بازیگران در زمینه مسایل گوناگون جغرافیایی، سیاسی و اجتماعی.
 ۳. عضویت دولت‌های ملی، ترجیحاً در یک نظام تابع، مگر اینکه به علت ویژگی‌های استثنایی، برخی بازیگران عضو دو نظام تابع باشند. به گونه معمول، قدرت‌های برتر منطقه‌ای چنین نقشی دارند.
 ۴. نقش قدرت‌های خارجی در شناسایی یک منطقه.
 ۵. تأثیر عوامل گوناگون تاریخی، فرهنگی، زبانی، سیاسی و ایدئولوژیک در پیدایش یک هویت پویای سیاسی.
 ۶. تعامل درونی میان بازیگران منطقه‌ای.^{۱۴}
- از دید مورگان و لیک ویژگی‌های نظام‌های منطقه‌ای چنین است:

۱. نزدیکی جغرافیایی کشورهای منطقه به یکدیگر
۲. همانندهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در میان کشورهای منطقه
۳. تماسها و تعاملات مداوم میان اعضاء
۴. وجود گونه‌ای احساس خودمختاری و تمایز میان اعضاء نسبت به نظام جهانی

● پیوندهای تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، قومی، زبانی، مذهبی و نژادی در پیدایش نظام‌های منطقه‌ای نقش اساسی دارد. همچنین نیازهای اقتصادی کشورهای یک منطقه به یکدیگر، می‌تواند زمینه‌ساز یک نظام منطقه‌ای باشد. برای نمونه، کشورهای تولیدکننده نفت در خاور میانه در زمینه میزان تولید و بهای نفت و وابستگی متقابل به یکدیگر دارند و این مسأله بر حساسیت و آسیب‌پذیری آنها می‌افزاید و زمینه‌ای برای همگرایی می‌شود.

۵. خودآگاهی کشورهای منطقه از شکل‌گیری نظام منطقه‌ای و پذیرش این نظام از سوی کشورهای بیرون از منطقه.^{۱۵}

بر سرهم مهمترین متغیرهای مؤثر در شکل‌گیری یک نظام منطقه‌ای عبارت است از:

۱. موقع جغرافیایی، مهمترین متغیر اثرگذار در شکل‌گیری یک نظام تابع منطقه‌ای است. منظور از موقع جغرافیایی تنها گستردگی یک منطقه و همسایگی چند کشور با یکدیگر نیست، بلکه عناصر گوناگون مانند مرزها، آب و هوا، رودخانه‌ها و دریاچه‌ها نیز در این میان مطرح است. متغیر جغرافیایی می‌تواند منافع مشترک یا متضاد برای کشورهای منطقه پدید آورد که این، به شکل‌گیری یک نظام منطقه‌ای کمک می‌کند. خلیج فارس برای کشورهای کرانه‌ای آن نظام منطقه‌ای خلیج فارس را پدید آورده است و دریای سرخ نیز برای کشورهای واقع در کرانه‌های آن، همین نقش را بازی می‌کند. دریای مدیترانه هم برای کشورهای پیرامون آن چه آسیایی و چه افریقایی، سبب پیدایش یک نظام مدیترانه‌ای شده است.

۲. عوامل گوناگون سیاسی، ایدئولوژیک و امنیتی در پیدایش یک هویت پویای سیاسی اثرگذار است و همانندیا یا تضاد در میان دولت‌های یک منطقه زمینه را برای پدید آمدن

ساختار نظامهای منطقه‌ای

کانتوری و اشییگل از چهار متغیر الگویی نام می‌برند که جریانهای گوناگون منطقه‌ای را تعیین می‌کند و سبب تمایز آن‌ها از یکدیگر می‌شود:

۱. ماهیت و سطح همبستگی یا میزان همانندی یا مکمل بودن: هر چه همبستگی یا همانندی واحدها بیشتر باشد، شرایط برای برپایی یک نظام منطقه‌ای مساعدتر است. همچنین میزان مبادلات بین این واحدها برای شناخت یک نظام منطقه‌ای بسیار مهم است. همانندبهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در کنار مجموعه‌ای از ارزشها، آیین‌ها و بن‌مایه‌های تاریخی، فرهنگی، زبانی و قومی می‌تواند زمینه را برای همبستگی درونی یک منطقه یا یک نظام تابع فراهم سازد.

۲. سطح قدرت در نظام تابع: این متغیر به سطح قدرت بازیگران منطقه‌ای باز می‌گردد. قدرت هر یک از بازیگران منطقه‌ای، نقش کلیدی در معادلات درون منطقه‌ای دارد. از نظر سطح قدرت، بازیگران منطقه‌ای سه دسته‌اند: (۱) بازیگرانی که نقشی مؤثر در نظام منطقه‌ای خود بازی می‌کنند مانند ایران، ترکیه، مصر، عربستان و عراق؛ (۲) بازیگرانی که توانایی آنها برای اثرگذاری در نظام منطقه‌ای محدود است مانند سوریه، لبنان، اردن و یمن؛ (۳) بازیگرانی که توانایی ایجاد دگرگونی در نظام منطقه‌ای خود را ندارند مانند بحرین، قطر و عمان.

۳. چگونگی ارتباط بین نظام تابع و نظام مسلط: سومین متغیر الگویی که در شکل‌گیری یک نظام تابع مؤثر است، چگونگی ارتباط بین نظام تابع و نظام مسلط بین‌المللی است. این ارتباطات در چارچوب مناسبات دیپلماتیک، روابط اقتصادی، بازرگانی، مبادلات فرهنگی، ترابری و رسانه‌های همگانی پدیدار می‌شود. بی‌گمان افزایش ارتباطات، مبادلات و مناسبات در گسترش پیوندهای یک نظام منطقه‌ای و نظام مسلط می‌تواند مؤثر باشد. برخی از بازیگران منطقه‌ای ممکن است پیوندهای بسیار نزدیکی با نظام مسلط داشته باشند. در این مورد می‌توان از اسرائیل، ترکیه و مصر در خاورمیانه نام برد؛ یا برعکس بازیگرانی که مناسبات آن‌ها با نظام مسلط دوستانه نباشد مانند ایران.

۴. ساختار روابط بین بخش‌های پیرامونی و مرکزی برمی‌گردد. چنان که گفته شد، سطح قدرت و ماهیت

● همبستگی اجتماعی و مشارکت‌های اجتماعی میان دولت‌ها در ایجاد همبستگی یا برعکس ناهمبستگی منطقه‌ای نقش بنیادی دارد. آنان همبستگی سیاسی را معلول نظام‌ها و رژیم‌های حکومتی دولت‌های یک منطقه می‌دانند. چنانچه همانندی و همخوانی بین نوع نظام و رژیم‌های سیاسی یک منطقه وجود داشته باشد، در همگرایی منطقه بسیار مؤثر است. همچنین مکمل بودن اقتصادهای یک منطقه به همبستگی یا ناهمبستگی میان آنها می‌انجامد.

یک نظام منطقه‌ای فراهم می‌کند. دولت‌های دموکراتیک در برابر دولت‌های اقتدارگرا، با یکدیگر همسویی دارند. این مسأله در شکل‌گیری نظام منطقه‌ای بسیار دارد. همچنین بر پایه تعریف لیپمن، که امنیت را به معنای به خطر نیفتادن ارزش‌های حیاتی یک ملت می‌داند، چنانچه این ارزشها از سوی برخی از دولت‌های منطقه تهدید شود، زمینه برای قطب‌بندی در منطقه پدید می‌آید که به تعبیری، تلاش برای ایجاد موازنه است.^{۱۶} برپایی شورای همکاری خلیج فارس برای رویارویی با انقلاب ایران به همین بهانه بود.

۳. پیوندهای تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، قومی، زبانی، مذهبی و نژادی در پیدایش نظام‌های منطقه‌ای نقش اساسی دارد. همچنین نیازهای اقتصادی کشورهای یک منطقه به یکدیگر، می‌تواند زمینه‌ساز یک نظام منطقه‌ای باشد. برای نمونه، کشورهای تولیدکننده نفت در خاورمیانه در زمینه میزان تولید و بهای نفت و وابستگی متقابل به یکدیگر دارند و این مسأله بر حساسیت و آسیب‌پذیری آنها می‌افزاید و زمینه‌ای برای همگرایی می‌شود؛ یا در بحران دوم خلیج فارس در ۲۰۰۳ بسیاری از کشورهای منطقه در یک همسویی کامل با یکدیگر با تجاوز آمریکا به عراق مخالفت کردند.

منطقه، ممکن است در منطقه دیگر نقشی مرکزی بازی کند.

۳. بخش مداخله گر: در اینجا مراد دولت‌های بیرون از منطقه هستند که به دخالت در امور منطقه می‌پردازند. منافع دولت‌های بزرگ به مرزهای ملی آنها محدود نمی‌شود. آنها بر پایه ملاحظات امنیتی و اقتصادی خود در امور دیگر مناطق دخالت می‌کنند. این دخالت ممکن است به درخواست بازیگران منطقه‌ای صورت گیرد. نوع مداخله دولت‌های بزرگ ممکن است فعال یا غیر فعال باشد. مداخله فعال سبب درگیری جدی در مسایل منطقه می‌شود مانند تجاوز آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳؛ مشارکت غیر فعال شامل فروش جنگ افزار، به کارگیری پایگاه‌های نظامی، تمرین‌های نظامی مشترک، کمک‌های اقتصادی و همکاری‌های فرهنگی و آموزشی می‌شود.

مطالعات منطقه‌ای از دیدگاه مارکسیستها

مارکسیستها مناطق گوناگون جهان را به مناطق مرکز و مناطق پیرامون تقسیم می‌کنند. مناطق از گونه نخست از دید سیاسی با ثبات و از دید اقتصادی توسعه یافته و سازمان یافته‌اند. این مناطق به علت نیرومند بودن، توان اثرگذاری بر تحولات جهان را دارند. مناطق پیرامون از دید سیاسی درگیر چالش و تنش و از دید اقتصادی در حال توسعه‌اند. این

● در سده بیستم شاهد دو دگرگونی بزرگ، یکی جهانی شدن و دیگری منطقه گرایی بوده‌ایم. برخی برآنند که جهانی شدن و منطقه گرایی در تعارض با یکدیگرند، زیرا جهانی شدن مرزها را از میان برمی‌دارد. از همین رو کسانی منطقه گرایی را واکنشی در برابر جهانی شدن می‌دانند. برخی هم معتقدند که این دو فرایند یکدیگر را تقویت می‌کنند. به هر رو، منطقه گرایی در میان کشورهای در حال توسعه راهکاری برای جلوگیری از در حاشیه قرار گرفتن است.

ارتباطات بازیگران مرکزی و پیرامونی، سبب پیدایش گونه ویژه‌ای از روابط ساختاری میان آنها می‌شود. با توجه به بیگانگی بازیگران از یکدیگر و نابرابری آنها در بهره‌مندی از قدرت، می‌توان انتظار داشت که ساختار روابط بازیگران بیشتر به وابستگی یک سویه نزدیک باشد تا به وابستگی متقابل؛ اما این نابرابری در قدرت، قانون عام نیست. چه بسا پیش آمده است که یکی از بازیگران نیرومند در نظام تابع، به مقتضای عوامل فرهنگی نتواند به گونه مسالمت آمیز نقش مرکزی بازی کند. دستیابی این بازیگران به نقش مرکزی، هنگامی ممکن است که در میان بازیگران مرکزی به گونه‌ای تعارض ساختاری پدید آید که حفظ نظام تابع در گرو نقش آفرینی یک بازیگر بیگانه باشد. ۱۷ تاکنون دو بار تعارض بین کشورهای عرب فرصتی برای ایران فراهم آورده است که به نقش آفرینی در خاورمیانه بپردازد: نخستین بار در اوایل دهه ۱۹۷۰ در شمال عراق، مسقط و عمان (سرکوبی جنبش ظفار)، شاخ افریقا و یمن، و بار دیگر هنگامی که اختلاف کشورهای عرب در جریان تجاوز عراق به کویت سبب شد که ایران نقش مهمی در منطقه برعهده گیرد و با محکوم کردن تجاوز عراق و پشتیبانی از استقلال و یکپارچگی سرزمینی کویت روابط خود را با کشورهای عرب که در سایه جنگ ایران و عراق تیره شده بود، بهبود بخشد.

از دید کانتوری و اشپیگل، هر نظام تابع دارای سه بخش به شرح زیر است:

۱. بخش مرکزی: این بخش از یک یا چند دولت تشکیل می‌شود و نقش اصلی را در سیاست منطقه‌ای بازی می‌کند. از دید کانتوری و اشپیگل برای پیدایش بخش مرکزی وجود حداقلی از همخوانی میان گروهی از بازیگران لازم است. در واقع وجود حداقلی از همانندیهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی برای تحقق این امر ضرورت دارد. در این مورد متغیرهای گوناگون مانند میزان ارتباطات درون منطقه‌ای و نوع روابط در تقویت یا تضعیف همانندیها مؤثر است.

۲. بخش حاشیه‌ای: این بخش دولت‌هایی را در برمی‌گیرد که نقش جانبی در سیاست منطقه‌ای بازی می‌کنند. کانتوری و اشپیگل بر این باورند که نبود همخوانی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی میان دولت‌های حاشیه‌ای موجب می‌شود که آنها نتوانند نقش مهمی در سیاست‌های منطقه‌ای بازی کنند. اما این بدان معنا نیست که نسبت به مسایل منطقه‌ای حساسیت ندارند. آنها ارتباطات محدودی با بخش مرکزی دارند. البته یک بازیگر حاشیه‌ای در یک

دولت‌ها در ایجاد همبستگی یا برعکس ناهمبستگی منطقه‌ای نقش بنیادی دارد. آنان همبستگی سیاسی را معلول نظام‌ها و رژیم‌های حکومتی دولت‌های يك منطقه می‌دانند. چنانچه همانندی و همخوانی بین نوع نظام و رژیم‌های سیاسی يك منطقه وجود داشته باشد، در همگرایی منطقه بسیار مؤثر است. همچنین مکمل بودن اقتصادهای يك منطقه به همبستگی یا ناهمبستگی میان آنها می‌انجامد.

در سده بیستم شاهد دو دگرگونی بزرگ، یکی جهانی شدن و دیگری منطقه‌گرایی بوده‌ایم. برخی بر آنند که جهانی شدن و منطقه‌گرایی در تعارض با یکدیگرند، زیرا جهانی شدن مرزها را از میان برمی‌دارد. از همین رو کسانی منطقه‌گرایی را واکنشی در برابر جهانی شدن می‌دانند. برخی هم معتقدند که این دو فرایند یکدیگر را تقویت می‌کنند. به هر رو، منطقه‌گرایی در میان کشورهای در حال توسعه راهکاری برای جلوگیری از در حاشیه قرار گرفتن است. باری بوزان می‌گوید پاره‌ای مناطق از اینکه مورد بی توجهی قرار گرفته‌اند چنان رنج می‌برند که می‌خواهند دوباره مستعمره قدرت‌های بزرگ شوند.

الگوهای منطقه‌گرایی بر هشت متغیر زیر استوار است:

۱. شمار بازیگران
۲. رهبری
۳. سطح توسعه اقتصادی
۴. نوع مناسبات بازیگران از نظر افقی یا عمودی برای همکاریها
۵. هویت فرهنگی
۶. میزان همگرایی
۷. نوع مناسبات بازیگران از نظر رسمی یا نهادینه بودن همکاریها
۸. ایدئولوژی^{۱۸}

منطقه‌گرایی را بر پایه گستره و اندازه منطقه می‌توان به چهار دسته بخش کرد:

۱. منطقه‌گرایی کلان که نمونه آن اپک است،
۲. منطقه‌گرایی بزرگ که اتحادیه اروپا نمونه آن است،
۳. منطقه‌گرایی میانه مانند اتحادیه جنوب خاوری آسیا (آ.س.آن)
۴. منطقه‌گرایی خرد مانند شورای همکاری خلیج فارس.

هر چند همکاری‌های منطقه‌ای پیشینه‌ای تاریخی دارد، اما در سال‌های اخیر شاهد گسترش آن در جای جای جهان

مناطق در حاشیه تحولات جهانی قرار دارند و روز به روز بیشتر در حاشیه قرار می‌گیرند. مارکسیست‌های نو مانند سمیرامین با ارائه نظریه وابستگی، نظام سرمایه‌داری را به دو نظام مرکز و پیرامون تقسیم می‌کنند. از دید آنان بین این دو بخش نابرابری وجود دارد و مرکز از پیرامون بهره‌کشی می‌کند. این رابطه استثماری از علل انباشت نشدن سرمایه در پیرامون است. برآیند این وضع آن است که مرکز با بهره‌کشی از پیرامون بر توسعه خود می‌افزاید و پیرامون روز به روز از توسعه عقب می‌ماند. بدین سان قاعده «حاصل جمع جبری مساوی با صفر» بر مناسبات مرکز و پیرامون حاکم است. راهکاری که این دسته از صاحب نظران پیشنهاد می‌کنند این است که نظام تابع پیرامون باید مناسبات خود را با نظام تابع مرکز قطع کند. این کار سبب می‌شود منابعی که پیش از آن مورد بهره‌برداری مرکز بوده حفظ و موجب انباشت سرمایه شود.

گروهی دیگر از صاحب نظران اقتصادی مانند والشتاین و گوندر فرانک نظریه وابستگی را بازسازی کردند. این دو معتقدند که قاعده جمع جبری مساوی صفر نظام‌های تابع مرکز و پیرامون نمی‌تواند قاعده بازی باشد، زیرا ممکن است حاصل جمع جبری، مضاعف شود و ترکیبی از دو گرایش هماهنگی و تعارض، موجب تبیین ساختار روابط بین دو نظام مرکز و پیرامون گردد. به همین دلیل این دو اندیشمند می‌گویند اعضای نظام‌های تابع پیرامون با ایفای نقش در مرکز، می‌توانند وضع خود را دگرگون کنند. بر همین پایه بود که کشورهای آسیای جنوب خاوری به پیشرفت‌های شگفت‌انگیزی دست یافتند که از آن با معجزه شرق آسیا یاد می‌شود.

مطالعات منطقه‌ای از دیدگاه نظریه‌های^۳

همگرایی

نظریه پردازان همگرایی نیز منطقه را بعنوان واحد سیاسی مورد مطالعه قرار می‌دهند. نظریه پردازان نامداری چون دیوید میتزانی، امیتای اتزیونی، کارل دویچ و ارنست هاس چگونگی امکان همگرایی کشورهای واقع در يك منطقه را بررسی کرده‌اند. از دید برخی صاحب نظران، همگرایی دولت‌های واقع در يك منطقه به چهار عامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و سازمانی بستگی دارد. همبستگی اجتماعی و مشارکت‌های اجتماعی میان

Building Security in a New World, (Pennsylvania, The Pennsylvania State University Press, 1997) p. 46.

5. Louis. J. Cantori and Steven Spiegel, **The International politics of Regions. A comparative Approach** (Los Angeles: University of California Press, 1970) p.1

6. John Collins, **Military Geography**, (Washington: Brassey, 1998) pp. 5-7.

7. David Ziegler, **War, Peace and International Politics** (New York, longman, 2000) p. 213.

۸. دیویدای، لیک، باتریک ام. مورگان، نظم‌های منطقه‌ای امنیت‌سازی در جهانی نوین، ترجمه سید جلال دهقانی (تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱) ص ۲۷.

۹. همان، صص ۱۹-۲۱.

۱۰. محمود عسگری، «منطقه‌گرایی و پارادایم امنیت منطقه‌ای»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۸۸-۱۸۷ (فروردین-اردیبهشت ۱۳۸۲) ص ۵۶.

۱۱. اصغر جعفری ولدانی، ژئوپولیتیک جدید دریای سرخ و خلیج فارس (چاپ دوم، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴) صص ۵۶.

12 Cantori and Spiegel, **op.cit.** p. 607.

۱۳. جلیل روشندل و حسین سیف‌زاده، تعارضات ساختاری در منطقه خلیج فارس، (تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۲) ص ۱۶.

۱۴. همان، ص ۱۸.

15. Lake and Morgan. **Op. Cit.** p. 26.

۱۶. محمد بزرگمهری، «نظام منطقه‌ای و تعامل جبری و اختیاری آن با دیگر سطوح تحلیل مطالعات روابط بین‌الملل»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۰۸-۲۰۷، (آذر و دی ۱۳۸۳) ص ۱۴۷.

۱۷. روشندل. سیف‌زاده، پیشین، صص ۱۹-۲۰.

۱۸. عسگری، پیشین. ص ۵۵.

هستیم. البته منطقه‌گرایی تازه با منطقه‌گرایی در گذشته تفاوت‌های بسیار دارد. برای نمونه:

۱. اهداف منطقه‌گرایی در گذشته بیشتر امنیتی و در مواردی سیاسی بود، در حالی که منطقه‌گرایی تازه ابعاد گسترده‌تری دارد مانند توسعه اقتصادی، بازرگانی، زیست‌محیطی، اجتماعی و امنیتی؛

۲. منطقه‌گرایی در گذشته به روابط دولت-ملت‌ها محدود می‌شد در حالی که در منطقه‌گرایی تازه، بازیگران غیردولتی مانند نهادها، سازمان‌ها و جنبش‌ها نیز اثرگذار و فعالند؛

۳. منطقه‌گرایی در گذشته از بالا شکل می‌گرفت و بیشتر با دخالت یک قدرت برتر پدید می‌آمد در صورتی که منطقه‌گرایی تازه فرایندی خودجوش است که دولت‌ها را به این نتیجه رسانده که برای رویارویی با مشکلات جهانی چاره‌ای جز همکاری ندارند؛

۴. در منطقه‌گرایی قدیم، تعاملات منطقه‌گرایانه بیشتر درونی بود، در صورتی که در منطقه‌گرایی تازه برون‌نگری و وابستگی متقابل اقتصادی برجستگی دارد؛

۵. منطقه‌گرایی قدیم، در فضای نظام دو قطبی شکل گرفته بود، اما منطقه‌گرایی تازه در بستر نظام چندمنظومه‌ای نمود می‌یابد.

زیر نویس‌ها

۱. میرعلی محمد نژاد و محمد تقی نوروزی، فرهنگ استراتژی (تهران: سکنا، ۱۳۷۸) صص ۴-۲۴۳

2. **The New Shorter Oxford English Dictionary**, Vol. 2 (Oxford: Clarendon Press 1993)

3. **Webster,s third New International Dictionary** 1986.

4. David A Lake and Patrick Morgan, **Regional orders**